

کاوشی در سخنان و سیره سیاسی امام علی (ع)

مبانی نظری حکومت دینی

جواد خادم زاده

پیشوای اول و بزرگترین معلم مکتب اسلام، پیامبر اکرم (ص) در دومین دهه از تبلیغ آیین میمون و شریعت پریرکت خویش توانست، بر سریر حکومت تکیه زند و شالوده و اساس حکومتی را مبتنی بر پایه‌های دین و شریعت الهی خویش پی‌ریزی کند. این حکومت که به دو جهت؛ یکی شخصیت کاملاً دینی و روحانی پیامبر اکرم (ص) به عنوان حاکم و دیگری مسلمانان و متدین بودن رعایای خود، حکومت دینی - اسلامی لقب گرفت، نخستین تجربه سیاسی بود که در جامعه اسلامی کوچک آن دوره بر مبنای ایمان و عقیده اسلامی شکل گرفت و به زودی تبدیل به دولتی بزرگ و مقتدر شد که سایه حشمت و قدرتش بر شرق و غرب عالم سایه افکند و تمدنی عظیم و شایسته‌ای را بنیان نهاد.

از این رو شایسته است پیش از آنکه در باب چگونگی و نحوه سازماندهی و برقراری این حکومت و تداوم آن در طول تاریخ بلند اسلامی سخن به میان رود به مبانی تئوریک و نظری این مقوله که بسیار نیز مورد توجه متفکران اسلامی واقع شده، پرداخته شود. در این میان گذشته از سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) به عنوان نخستین حاکم اسلامی و متن قرآن کریم که اشاراتی در باب حکومت و سیره سیاسی حاکمان دارد، از بهترین و گرانسنگ‌ترین منابع و مآخذ در باب حکومت، شرایط و مقتضیات آن سیره سیاسی حاکمان، وظایف و حقوق متقابل رعیت و حاکم و... سیره عملی و نظری امام علی بن ابی طالب است که حقیقاً در هر دو زمینه تئوریک حکومت، لزوم وجود آن، شرایط و ویژگی‌های آن از دیدگاه امام سخن برانیم و سپس با



ورود به سیره عملی و عینی امام در دوره‌های مختلف حیات پربرکت ایشان جنبه‌های ملموس و مشهود عملکردهای سیاسی ایشان را در مواضع و جایگاههای مختلف مورد بازنگری و کاوش قرار دهیم تا شاید بتوان از میان صفحات خاموش متون اسلامی به لایه‌های زیرین و بنیادین اندیشه سیاسی امام در باب حکومت دینی و بایدها و نبایدها در حفظ و پرداختن بدان دست یافت.

مبانی نظری حکومت در اندیشه سیاسی امام علی در سرآغاز بحث و کاوش در باب مقوله حکومت در آراء امام علی (ع) به نظر می‌رسد که ایشان حکومت را یک عنصر برون دینی و انسانی فرض کرده‌اند. ایشان (در احتجاج با خوارج که با تمسک به آیه شریفه «لا حکم الا لله» جاهلانته امارت و ریاست را مخصوص خداوند دانسته و داوری در باب حکومت را شایسته هیچ فرد انسانی نمی‌دانستند، با بیان این مطلب که «لا حکم الا لله سخن حقی است که از آن اراده باطل می‌شود) این نکته را به نیکی یادآوری می‌کنند که: «خوارج می‌گویند امارات و ریاست مخصوص خداوند است حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد مؤمن در امارت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می‌یابد و خداوند در زمان او هر که را به اجل مقدر می‌رساند و به توسط او مالیات جمع می‌گردد و با دشمن جنگ می‌شود و راهها ایمن می‌گردد و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می‌شود...»^(۱)

به این ترتیب در بینش سیاسی امام حکومت فی نفسه امری بشری و عقلانی است و لذا همچون سایر خردورزان جامعه بشری که به جهت ماهیت اجتماعی زندگی انسانها و خصوصیات ویژه فردی و جمعی ایشان، رأی به ضرورت حکومت در جامعه انسانی می‌دهند، آن را از لوازم حتمی زندگی جمعی آدمیان می‌شمرد. چه نخستین انتظار و بهره‌ای که می‌توان از وجود یک حکومت، دینی یا غیردینی، نیکوکار یا بدکار، برد این است که از هرج و مرج و بی‌ضابطگی و بی‌نظمی جلوگیری خواهد کرد و به نحو مطلوب خود، کارها را به سامان خواهد رساند و مردم از آشفتگی و تجاوز و ناامنی در امور رنجه نخواهند شد. این نکته را امام در موضعی دیگر از نهج البلاغه با صراحت آورده‌اند که:

«سوگند به خدا خلافت را (به دیگری) رها می‌کنم مادامی که در زمان خلافت دیگری، به جز برمن - به هیچکس - جور و ستمی وارد نشود.»^(۲) و البته علت شخصی دیگری را نیز بیان می‌کنند که همانا «بی‌ربغبتی به مال دنیا و زینت آن» است که دیگران به آن «شایق» بودند!^(۳)

تا اینجا آنچه گفته شد ناظر بر بعد انسانی و غیر دینی حکومت بود لکن امام به جهت شخصیت سراسر دینی خویش و این که عملاً مواجهه با دو سه دوره حکومت حاکمان اسلامی، سپس حکمرانی

* در نامه بیستم نهج البلاغه امام

خطاب به یکی از کارگزاران

می نویسد:

«و من سوگند به خدا یاد می‌کنم،

سوگند از روی راستی و درستی

اگر به من برسد که تو در

بیت المال مسلمانان به چیزی

اندک یا بزرگ خیانت کرده

برخلاف دستور، صرف نموده‌ای

به توسخت خواهم گرفت چنان

سخت گیری که تو را کم مایه،

گران پشت و ذلیل و خوار

گرداند.»

خود شدند، در مقام نظر و عمل و به عنوان یک متفکر و حاکم دینی که در جامعه‌ای دیندار زندگی کرده حکم می‌راند بارها در باب حکومت، ویژگی‌های شخصی حاکم، حقوق متقابل حاکم و زیردستان، شیوه‌های حکومتی حاکمان از دیدگاه یک عالم اسلامی سخن رانده‌اند که در این مقاله بدان پرداخته خواهد شد.

به طور خلاصه می‌توان گفت نگاه ویژه امام علی (ع) نسبت به انسان و شناختی که از این مخلوق خاص خداوند داشته‌اند، نقش محوری و بنیادین در نوع اندیشه حکومتی ایشان دارد. قسمت اعظم این شناخت که قطعاً در سایه تعالیم پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم حاصل شده راهگشای مادر بحث تعریف و انتظارات امام از نظام و سیره حکومتی ایشان است. این که انسانها ذاتاً و به تصریح قرآن کریم واجد ویژگی‌هایی نظیر ضعف^(۴)، حرص^(۵)، کم‌تحملی و خست^(۶) خودخواهی و جدالگری^(۷) و تحت تأثیر قوی شیطان^(۸) و هوای نفس هستند از مقومات اندیشه امام در باب شناخت انسان و ویژگی‌های روحی و فردی او بود. از طرف دیگر تصریح قرآن کریم در باب ایمان نیاوردن و سر به طاعت خدا و حق فرو نیاوردن همیشگی عده‌ای از انسانها^(۹) و مسیر خاص تاریخ انسانی که در نظر امام مکان خوبی برای عبرت‌آموزی^(۱۰) بود بر نوع نگرش ایشان در باب حکمرانی و روابط حاکم و رعیت تأثیر بسزایی گذارده بود و البته می‌توان گفت رفتار امام چه در دوره حکومت خود، چه حکومت خلفای پیش از ایشان با مردم برگرفته از این آیه شریف قرآنی بود که: «بر اثر بخشایش خدا تو با مردم مهربان شدی

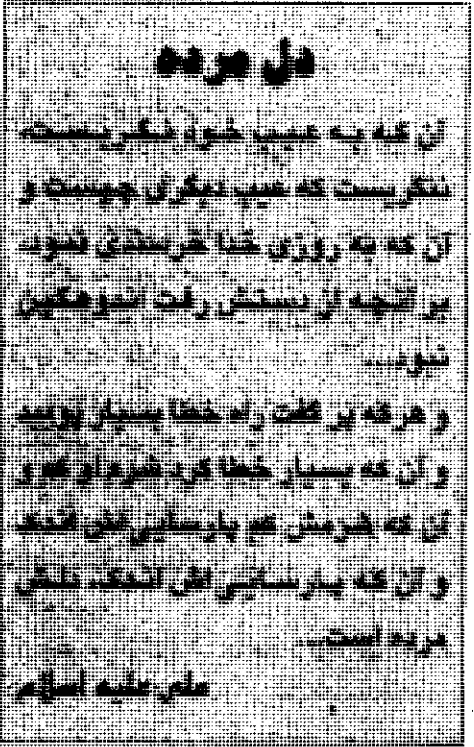
و اگر تندخو و سخت دل بودی از گردت پراکنده می‌شدند پس (اگر به تو بدی کنند) از آنان در گذر و برایشان آموزش خواه و در کار با ایشان مشورت کن (پس از مشورت) اگر تصمیم گرفتی به خدا اعتماد ورز که خدا اعتمادکنندگان را دوست دارد.»

یکی از روشن‌ترین مواضعی که می‌توان صحت گفتار بالا را به نیکی دریافت و در دستورالعمل حکومتی امام به فرمانروای مصر - مالک اشتر نخعی - ملاحظه کرد، چنین است:

«مبادا نسبت به ایشان (رعایا) چون جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی! که آنان دودسته‌اند: یا با تو برادر دینی اند یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بدکاری به آنان روی آورده عمدا و سهوا در دسترسشان قرار می‌گیرد، پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامزد.»^(۱۱)

انتظارات امام از حکومت

آنچه در این زمینه بیش از پیش جلب نظر کرده و بروضوح دیدگان کلان امام در باب حکومت می‌افزاید، شرح وظایف و انتظارات ایشان از دولتمردان و حاکمان است. چنان که ابتدایی‌ترین خواست امام از والیان و گماشتگان خود تعهد در قبال جان و مال مسلمین و اهتمام به امور شهروندان جامعه اسلامی است و این نکته در سراسر منظومه نظری اعتقادی امام نهج البلاغه - و در کشوری از خطب و نامه‌های آن دیده می‌شود. چنان که در مقدمه منشور حکومتی امام، خطاب به مالک اشتر اصلی‌ترین وظایف وی به عنوان حاکم و والی مصر: ۱- جمع‌آوری خراج، ۲- جهاد با دشمنان ۳- اصلاح حال مردم ۴- آبادانی و عمران شهرها، شمرده شده است و در تفصیل وظایف وی آنچه بلافاصله پس از سفارش والی به تقوای الهی و تحذیر



از حب شهوات و عمل به واجبات آمده همه درباب شرح نکات چهارگانه فوق است که مختصراً به آن اشاره می‌رود:

تعمهد درقبال امنیت جانی و مالی شهروندان جامعه اسلامی

نخستین نکته‌ای که امام در آن منشور بدان اشاره می‌کنند جمع‌آوری - خراج - و در اصطلاح امروز نظام صحیح اقتصادی، مالیاتی است که در صورت ایفای نقشی سازنده و کارآ در نظام، راه را برای فعالیت دولت در سایر حوزه‌ها اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، هموارتر و زمینه را برای مشارکت و پویایی شهروندان جامعه در حوزه‌های دین و فرهنگ مهیاتر می‌کند. لکن اندیشه حکومت در ستاندن خراج در نظر امام علی (ع) نه چون سایر حکمرانان خوددکامه، عشرت طلب، در مسیر ستاندن هرچه بیشتر و بهتر محصول زر و سیم رعایا برای بهره‌برداری‌های گروهی و بعضاً شخصی است، بلکه طلب مالیات از افراد جامعه نیز در مسیر اهتمام به اصلاح امور ایشان و آبادکردن زمینها و شهرها و ایجاد خدمات بهتر از طرف نظام است:

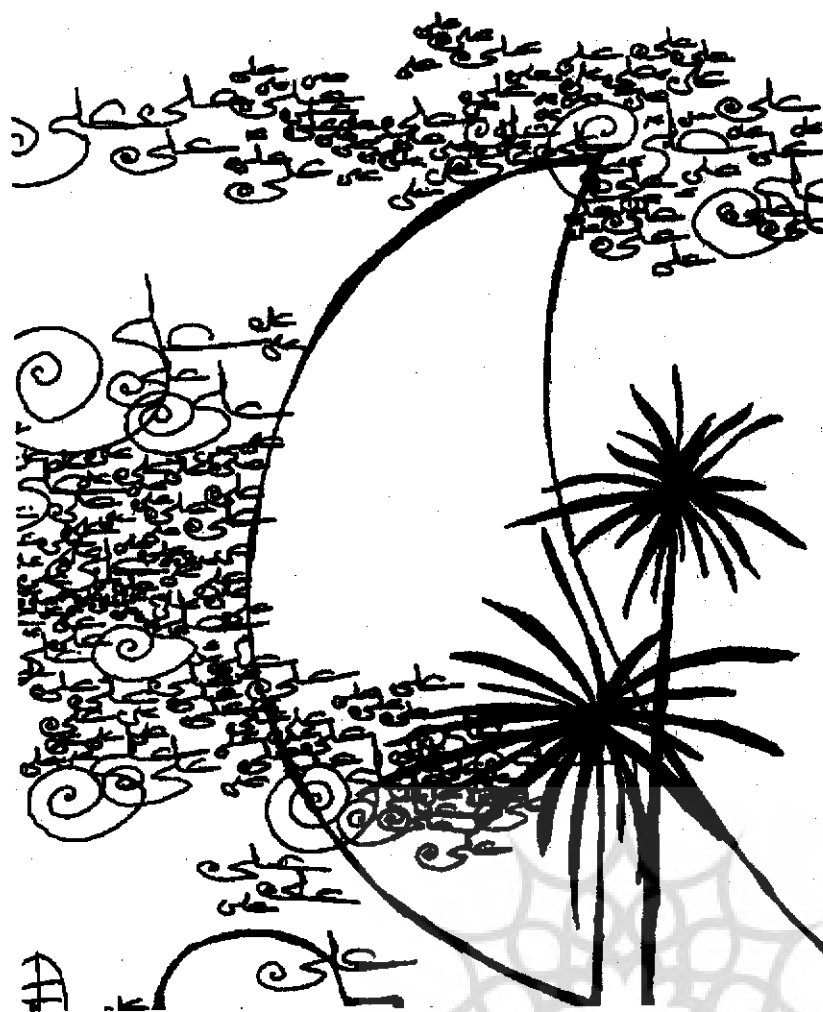
«در کار خراج به صلاح خراج دهندگان کنجگاو کن زیرا در صلاح خراج و صلاح خراج دهندگان دیگران را آسایش و راحتی است و آسایش و راحتی برای دیگران نیست مگر به واسطه خراج دهندگان چون مردم همه جیره‌خوار خراج و خراج دهندگان اند و باید اندیشه تو در آبادی زمین (که از آن خراج گرفته می‌شود) از ستاندن خراج بیشتر باشد، زیرا خراج به دست نمی‌آید مگر به آبادی زمین و کسی که خراج را بی‌آباد نمودن بطلبد به ویرانی شهرها و تباہ نمودن بندگان پرداخته و کار او جز اندکی پایدار نمی‌ماند.» (۱۲)

از طرفی نگرانی و اضطراب امام از جانب کارگزاران نظام درباب بر خوردهای ایشان با مال و جان رعایا در جای جای نامه‌های حکومتی به چشم می‌خورد. در نامه بیستم نهج البلاغه امام خطاب به یکی از کارگزاران می‌نویسد:

«و من سوگند به خدا یاد می‌کنم، سوگند از روز راستی و درستی اگر به من برسد که تو در بیت‌العمال مسلمانان به چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده برخلاف دستور، صرف نموده‌ای به توسخت خواهم گرفت چنان سخت گیری که تو را کم مایه، گران پشت و ذلیل و خوار گرداند.» (۱۳)

در جای دیگر حمایت از نسل و ناموس و جان مسلمانان و شهروندان جامعه از وظایف خطیر والیان شمرده شده به طوری که وجود لشکری سازماندهی شده و نیرومند که آماده دفاع از مرزهای کشور و مقابله با تعدی متجاوزان باشد مورد تأکید امام قرار گرفته است:

«پس سپاهیان به فرمان خدا برای رعیت (مانند) دژها و قلعه‌ها (که آنان را از شر دشمنان آسوده می‌دارند) و زینت و آراستگی حکمرانان و ارجمندی



دین و راههای امن و آسایش هستند و رعیت برپا نمی‌ماند مگر با بودن ایشان.» (۱۴)

سپس کارگزاران و والیان نقاط مختلف را که گاه سرزمینشان محل عبور لشکریان قرار می‌گیرد یا برای مدتی حضور نظامی در آن بلاد لازم می‌آید به توجه هرچه بیشتر به امور و احوال رعیت سفارش می‌کند که مبادا عبور لشکر و اقامت آن در ولایت موجبات تعدی و ستمی را بر رعایا و زمینداران آن نقاط فراهم آورد:

«من لشکری را که به (زمینهای) شما عبور خواهند کرد به خواست خدا روانه نمودم و آنها را به آنچه خدا برایشان واجب گردانیده از آزار و بدی نرساندن (به مردم) سفارش نمودم و من نزد شما و اهل ذمه شما درباره زیان رساندن لشکر مبری هستم... پس دور کنید و به کیفر رسانید سپاهی را که برای ستمگری دست‌درازی می‌کند و... من پشت سر سپاه هستم، پس به من خبر دهید ستم‌هایی را که از ایشان به شما رسیده و سختی را که از روش آنها به شما رو آورده... پس من به کمک و خواست خدا آن را اصلاح خواهم کرد.» (۱۵)

مؤثرترین و مؤکدترین سفارشات امام را در باب جلوگیری از ریخته شدن خونها می‌بینیم که چه در مقام نظر و بیان و چه در مقام عمل و سیره عینی ایشان مشهود و بارز است. چنان‌که در مقام عمل، واگذاری موقت خلافت به «شاهان» آن و تعلل در

آغاز جنگ‌ها که گاه مورد اعتراض اصحاب ایشان هم قرار می‌گرفت پرهیز از ریختن خونها و جلوگیری از هدر رفتن جان مسلمانها را به رأی‌العین می‌توان دید. (۱۶) اما در باب نظر و توصیه به ولایت، این نکته به صراحت تأکید شده:

«بترس از خونها و به ناحق ریختن آن، زیرا چیزی بیشتر موجب عذاب و کیفر و بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای ازدست دادن نعمت و بسر رسیدن عمر از ریختن خونهای به ناحق نیست و خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین چیزی را که بین بندگان حکم فرماید درباره خونهایی است که ریخته‌اند. پس قوت و برقراری حکومت را با ریختن خون حرام مخواه زیرا ریختن خون حرام از اموری است که حکومت را ضعیف و سست می‌گرداند، بلکه آن را از بین برده، انتقال می‌دهد...» (۱۷)

چنان‌که هم در خطب نامه‌ها و فرامین دولتی و هم در سیره عملی امام در برخورد با رعایا دشمنان یا مخالفان آن حضرت نمودار می‌شود. مقابله با ظلم و تبعیض و گسترش دادگری از بزرگترین دغدغه‌های فکری امام درباب حکومت و قدرت بود. ایشان در توصیه به یکی از والیان خود در این خصوص از او می‌خواهد که پاره‌ای از وقت خود را برای رفع مشکلات و گرفتاریها و رسیدگی به خواست رعیت اختصاص دهد و در مجلسی عمومی

با فروتنی و خضوع حضور یابد و لشکریان، دربانان و نگهبانان را از خود دور کرده تا دادخواه به راحتی سخن خود را با والی در میان گذاشته وی ترس و نگرانی به بیان حاجت خود و طلب کمک بپردازد: «فروتنی کن و لشکریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از آنها بازدار تا سخنران ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخت گوید که من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می فرمود: هرگز امتی پاک و آراسته نگردد که در آن امت حق ناتوانی بی لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود.»^(۱۸)

ایشان در امر انتخاب قضات صالح برای رسیدگی به امور حقوقی و قضایی رعایا به والیان خود توصیه می کند که بهترین رعایا از نظر توان جسمی و روحی انتخاب کنند که هم به سرعت مغلوب احتجاج و ستیزه طلبین دعوا نشود و هم ضریب لغزش و خطای علمی-فکری او در پایین ترین حد ممکن باشد: «چه اندک فهم بدون به کار بستن اندیشه کافی اکتفا نکنند و... در شبهات تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد و حجت و دلیلها را پیش از همه فراگیرد و کمتر از همه از مراجعہ دادخواه دلتنگ گردد»^(۱۹)

در نظر امام، والی در همه حال باید با رعیت به انصاف و برابری و عدم تبعیض رفتار کند و رنج و کار هر کس را برای خودش محفوظ بداند و پاداش درخور رنج او را بدون فوت وقت به او اعاده دارد.^(۲۰) چرا که «نیکوترین چیزی که حکمرانان را خوشنود می دارد برپاداشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت است، دوستی آنان آشکار نمی گردد مگر به سالم ماندن سینه هاشان (از بیماری خشم و کینه)... و سنگین نشمردن حکومتشان»^(۲۱)

در این میان البته محرومان و مستضعفان و بیچارگان سهم ویژه ای در توجه و عنایت والیان و حکمرانان دارند و حتی نباید رسیدگی به کارهای بزرگتر از نظر والی، رسیدگی به احوال این قشر آسیب پذیر و تنگدست را به تعویق بیاکنند چنان که امام در بندی از عهدنامه مالک این نکته را متذکر شده اند که: «همت خود را از آنان دریغ مدار و از روی گردنکشی از آنان رو بر مگردان... پس امین خود را که بترسد و فروتن باشد برای ایشان قرارده تا کارهای آنها را به تو برساند. ایشان در بین رعیت به عدل و داد از دیگران نیازمندترند و... قسمتی از بیت المال را که در دست داری و قسمتی از غلات و بهره هایی که از زمینهای غنیمت اسلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرر دار...»^(۲۲)

از دیگر راههای اهتمام به امور مسلمین و رعایت جانب حق و حقوق ایشان توجه حکمرانان به انتخاب والیان صالح، درستکار و معتمد است تا به این وسیله امور در محل خود انتظام یافته در مجاری مربوط به آن جریان یابد و در این مسیر، ستم اجحاف

* مؤثرترین و مؤکدترین

سفارشات امام را در باب

جلوگیری از ریخته شدن خونها

می بینیم که چه در مقام نظر و

بیان و چه در مقام عمل و سیره

عینی ایشان مشهود و بارز است.

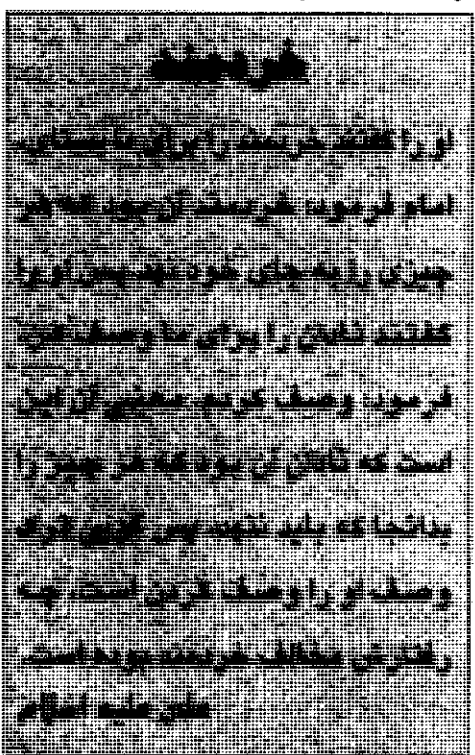
و تعدی به جان و مال و ناموس مردم وارد نیاید. مولا علی با درنگ و تأمل در احوال کارگزاران خود صفات شایسته یک والی را چنین برمی شمارد: «مجرب و آزموده، برآمده از خاندانهای نجیب و شایسته و سابقین اسلامی». چرا که این خاندانها که طبیعتاً دارای «اخلاق و منش نیکوتر»، «نسل و ناموس صحیح تر» و «طمع کمتر» هستند غالباً در انجام امور «عاقبت اندیش ترند»^(۲۳) لکن صرف بر خورداری فرد از این خصوصیتها کافی نیست که به کار گمارده شود بلکه «کاوش در امور و رسیدگی به نحوه انجام وظایف و خبرگیری و بازرسی نهانی حاکم او را در امانت داری و مدارای با رعیت» مستحکم تر می کند^(۲۴) زمینه حق گرایی و خیرخواهی در میان امت

اسلامی

مضمون عنوان فوق برگرفته از دیدگاه ارزشی امام علیه اسلام در رویارویی با مقوله حکومت و نظام است. در واقع فصل متمایزکننده اندیشه حکومتی نشأت گرفته از دین و اندیشه حکومت غیردینی، نگاه ارزشی یا به اصطلاح ارزشمدار بودن نظام حکومتی دینی است چنان که اعتنای به ارزشها و مطلوبهای دینی یک جامعه نوع خاصی از وظایف و تکالیف را هم علاوه بر آنچه پیش از این بر شمرده شد، متوجه حکومت و نظام دینی می کند که البته این نوع نگاه خاص به حکومت و تکالیف آن در

اندیشه امام بارز و مشهود است، به طوری که امیرالمؤمنین هیچگاه مصالح حکومت را مقدم بر گرایش انسانها به دین، خیر و نیکی نشمردند و این مطلب از نکات مهم و محوری در اندیشه سیاسی امام علی است چرا که مبنای اصلی و اصل این دیدگاه، مطلوب بالذات شمردن حفظ دین و گرایش دینی و ثانوی و عرضی تلقی کردن حکومت و پرداختن به آن باید دانست، چنان که در عرصه انتخاب و تعارض بین این دو مقوله، امیرالمؤمنین بارها چه در سیره عملی و چه در موضع نظری به انتخاب دین و حفظ و تقویت آن اقدام و دست کم در دو دوره عالما و عامداً حکومت را فرو نهاده اند. پس از سقیفه و سپس در ماجرای شورای شش نفره، در دوره خلافت هم بارها با فرو نهادن مصالح سیاسی حکومت و توجه بی شائبه و خالصانه به رعایت جانب دینداری و نیکی و خیرخواهی، اصالت و مرکزیت فکر دینی در اعتقادات، بینش سیاسی خویش را به نمایش گذارده اند. ایشان بارها در جواب برخی اصحاب و یاران نزدیک خود که ایشان را برای آماده شدن جنگ با شام تحریک و تحریض می کردند، می فرمودند: «آماده شدن من برای جنگ با شام با این که جریر (بیک امام برای شام) نزد ایشان است (و هنوز جواب نیاورده) بستن در است به روی آنان و باعث روگرداندن آنهاست از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند.»^(۲۵) یا در پاسخ به طعن عده ای از لشکریان که تأمل و درنگ ایشان در شروع جنگ را تاب نمی آوردند، فرمودند:

«سوگند به خدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ یا این که ناگاه مرگ مرا دریابد و اما سخن شما در این که (فرمان جنگیدن نمی دهم هم برای آن است که در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شک و تردیدی است؟ سوگند به خدا یک روز جنگ کردن



را به تأخیر نینداختم مگر برای آنکه می خواهم گروهی (از ایشان) به من ملحق گردیده هدایت شوند و به چشم کور خود روشنی راه مرا ببینند. این تأمل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از این که آن گمراهان را بکشم.» (۲۶)

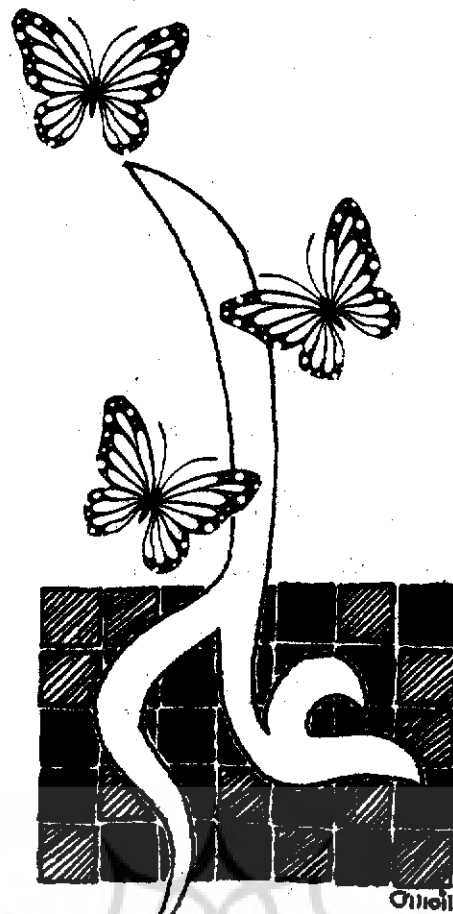
و البته در این میان بر کسی پوشیده نیست که اهل ضلالت خود را آماده تر و مهیاتر برای جنگیدن می کردند و از این فرصت استثنایی برای رویکرد به حق و راستی در جهت سوءنیت خود گام برمی داشتند لکن باز گشت تنها عده قلیلی هم از گمراهی و نادانی به سوی حقیقت برای دینمداری چون امام علی کفایت می کرد.

در یک جمع بندی این نکته شایسته یادآوری است که رویکرد امام به مقوله حکومت و نظام یک رویکرد عقلانی و فرادینی است بدین معنی که جوامع اعم از دیندار و غیر دینی به حکم ماهیت انسانی خود ضرورتاً نیازمند حاکم و حکومت هستند اعم از فاجر یا نیکوکار تا نیازهای اولیه یک زندگی جمعی را که حفظ نظم، آرامش، ثبات و دوری از آشفتگی و هرج و مرج است تأمین کند. لکن امام به عنوان یک متفکر خردورز جامعه بشری که جز صلاح و فلاح نوع بشر مقصودی نیست، ویژگی هایی را برای حکومت و حاکم ضروری دانسته اند و توقعاتی را از این دو مقوله در نظر دارند. چنانکه ذکر شد از میان سه دسته کلی این خواستها و توقعات، دو دسته نخست که در نگاه امام جایگاه برتر را به خود اختصاص می دهند همچنان اوصاف یک حکومت برخاسته از نیازهای انسانی است، صرف نظر از دینی یا غیر دینی بودن آن و تنها این بخش سوم است که - به جهت شخصیت کاملاً دینی و الهی امام و ویژگی خاص متدین بودن جامعه اسلامی آن عصر - مختص به جوامع با وجه ممیزه دین است و البته چنان که یادآور شدیم کارکردها و نحوه خدمات و انتظارات از یک حکومت دینی نیز تحت همان دو محور نخست طبقه بندی می شوند با این تفاوت که ارزشها و آرمانهای جهت دهنده به حرکت و خدمت حکومت برگرفته از متن دین و تعلیمات دینی است و البته حکومت در دست عده ای حاکمان دیندار نعمت و تفضلی است از جانب خداوندگار عالم در جهت اصلاح امور مسلمین و هموار کردن مسیر زندگی و حرکت گروه دینداران جامعه برای ساختن جامعه ای سالم تر و حکومت و دولتی کاراتر و به تبع آن متدینیتی پر تلاش تر و پویاتر در جهت رشد و زایش فرهنگ دینی

سیره عملی امام (ع)

حفظ نظام یا حفظ دین:

با ورود به بحث از سیره عملی و عینی امام (ع)، لوازم، کارکردها و تبعات پیاده شدن اندیشه خاص ایشان در باب حکومت چهره روشن تری به خود می گیرد. در این بخش با سه سؤال مهم رو به رو



به دست می گیرد. اما آنچه که امام را از ورود به عرصه منازعات سیاسی پس از رحلت پیامبر اکرم باز می داشت بیش صرفاً سیاسی و غیر دینی سارینی بود که به قول امام از «شائقین» به خلافت بودند. این نکته از فحوای بسیاری مکالمات و گفتگوها و عملکردهای مضبوط در صفحات تاریخ آشکار می شود. امام علیه السلام در جمله ای روشنگر در یکی از خطب خویش در نهج البلاغه می فرماید: (پس از سقیفه) برای زد و خورد با من برای حقی که از دیگران به آن سزاوارتر بودم گرد آمدند و گفتند: آگاه باش که حق آنست که آن را بگیری و حق آنست که آن را از تو باز گیرند» (۲۷)

این جمله را در همان نظر نخست تهی بودن خود را از معنای اطلاق و انتصاب نشان می دهد بدان معنی که حق حاکمیت حقی است که در آن تو را بر دیگری مزیتی نیست اگر والی شوی ولایت حق است، اگر آن را از دست بدمی و دیگری بستاند او بر حق خواهد بود. معنای این جمله زمانی برای ما روشن تر می شود که به اظهارات امام در زمان برپایی شورای شش نفره پس از مرگ عمر در مورد همرته قرار دادن ایشان با امثال عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و... و یارایزنی عمر و بن عاص و ابو موسی اشعری به عنوان حکمین ماجرای صفین رجوع شود. در هر دوی این وقایع گفتگوها و عملکردها هر دو ناشی از یک بینش صرفاً سیاسی رقابتی است برای به دست گرفتن حکومت نه اندیشه به سامان رساندن امر دین از آستین قدرت و حفظ و پاسداشت شعائر اسلامی آنچه آنچنان که در آراء و نظریات امام دیده می شود. در ماجرای حکمیت افرادی به عنوان نامزدان پست خلافت از طرف هر دو حکم معرفی می شوند که نه تنها جایگاهی معادل و هم شأن شخص امیر المؤمنین (ع) در اسلام و جامعه اسلامی ندارند، بلکه در شأن صحابه ردیف دوم پیامبر اکرم (ص) نیز محسوب نمی شوند کسانی مانند عبدالله بن عمر و بن عاص و عبدالله بن عمر (۲۸) و اصلاً نفس چنین حکمیتی نسبت به عزل معاویه و امام علی (ع) و نصب دیگری به جز این دو، نه تنها انحراف قطعی از وظیفه حکمیت بود بلکه به معنی برابر نهادن جایگاه دینی - سیاسی این دو به عنوان دو تن از صحابه و قضاوت در امور ایشان بود.

این جاست که علت پاسخ امام به پیشنهاد ابوسفیان بن حرب که به همراه عباس بن عبدالمطلب از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده و پیشنهاد بیعت با امام را دادند، آشکار می شود. ابوسفیان حاضر نبود سر به اطاعت و زمامداری کسی غیر از بنی عبد مناف فروبیاورد لذا «به علی بن ابی طالب گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم و نیز فراهم آوردن قصی به عهده من. آنگاه گفت: ای بنی هاشم چنان نباشید که مردم و به ویژه تیم بن مره یا عدی در حق شما طمع کنند.» (۲۹) اما پاسخ امام به این پیشنهاد شنیدنی است آن جا که فرمود:

می شویم:
- داعیه امام در عدم جنگ و ستیز بر سر حکومت:

- عملکرد امام در قبال خلفای سه گانه.
- علل قبول حکومت پس از سه دوره.

اینها سؤالاتی است که در صورت پاسخ یافتن به روشن تر شدن زمینه بحث و دست یافتن به پاسخ سؤال اصلی و بنیادین این گفتار که همانا چهارچوب تلاش مؤمنین برای خود حکومت اسلامی است کمک می کند.

داعیه امام در عدم جنگ و ستیز بر سر حکومت دواعی امام در عدم ستیز بر سر حاکمیت با دیگر یاران و صحابه رسول خدا (ص) از مهمترین و اساسی ترین نکاتی است که راه را برای درک و تفسیر نزدیک تر به واقع نظریه سیاسی امام روشن تر و هموارتر می کند. لاقلاً در سه دوره خاص سقیفه، شورای شش نفره، قتل عثمان و به خلافت رسیدن ایشان، امام عملاً در چالش شدید میان دو عنصر حفظ دین و به دست گرفتن حکومت گرفتار می آید که در دو دوره نخست به جهت عدم همسویی منافع این دو عنصر، در مقام انتخاب همچنان دین از حیثیت خود را حفظ کرده و در مورد سوم که همراهی این دو در منافع دین خللی وارد نکرده و بلکه به نوعی الگوسازی از محوریت ارزشهای دینی در اندیشه سیاسی است پا به عرصه حاکمیت گذارده عملاً هدایت و رهبری سیاسی جامعه اسلامی را

«ای مردم موجهای فتنه‌ها را به کشتی‌های نجات و رستگاری شکافته از آنها عبور کنید و از راه مخالفت منحرف گردیده قدم بیرون نهدید و تاجهای مفاخرت و بزرگی را از سر به زمین گذارید... آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر، زراعت کند.»^(۳۱)

چنان که در این جمله مشهود است امام از وضعیت ایجاد شده به فتنه تعبیر می‌کنند که حالتی است از درآمیختن حق و باطل و پوشیده شدن فضای شفاف ذهن و ضمیر انسان‌ها با غبار توهم و عدم صلاح اندیشی. فضایی که به قول امام اگر سخن بگویند می‌گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر خاموش نشسته سخن نگویند می‌گویند از مرگ و کشته شدن می‌ترسد^(۳۲) لکن امام به تعبیر خویش «دست خود نگاه می‌دارد» و از حق خود کریمانه در می‌گذرد.^(۳۳) چرا که مصلحت و منفعت دین در گرو سکوت دردآلود او و واگذاری حقی است که شایستگی آن را چه در نظر خود و چه در نظر دیگران داراست:

«دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشته می‌خواستند دین محمد(ص) را از بین ببرند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد. چنان ولایتی که کالای چند روزی است که آنچه از آن حاصل می‌شود از دست می‌رود و مانند آنکه سراب زائل می‌گردد و یا چون ابراز هم پاشیده می‌شود. پس در میان آن پیشامدها و تباهاکاریها برخاستم تا این که جلواندرستی و تباهاکاری گرفته شده از بین رفته و دین آرام گرفته و از (نگرانی) باز ایستاد.»^(۳۴)

چنین موضعگیری در برابر مقوله حکومت را تا پایان دوره خلافت خلیفه سوم - عثمان - و سپس قتل او شاهدیم. چنان که حتی قبل از کشته شدن عثمان زمانی که شورشیان منزل عثمان را در محاصره خود داشتند عملاً بر ضد نظام اریستوکراسی که وی و خاندانش بر خلافت، حاکم کرده بودند سر به عصیان برداشته بودند بارها به نحو تلویحی یا به آشکار سخن از جانشینی علی(ع) به میان آوردند و همراهی او را با خود خواستار شدند با واکنش سخت و تند امام مواجه شدند.^(۳۵)

پس از به دست گرفتن خلافت نیز سعی و اهتمام شخص امام در هماهنگ کردن اندیشه و عملکرد سیاسی حکومت، با مسیر معرفت و بینش دینی خود بوده نه آنچنان که دیگر سیاستمداران متدین همان روز به آن دست می‌یازیدند یعنی راندن فهم دینی خود در مسیر بهره‌برداری سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - بهتر و بیشتر. چنان که شاید در اغلب منابع گزارش دهنده و وقایع ماههای آغاز خلافت علی بن ابی طالب عملکرد خطیر و سرنوشت‌ساز ایشان در عزل معاویه و کثیری از استانداران و والیان شهرها و ولایات به

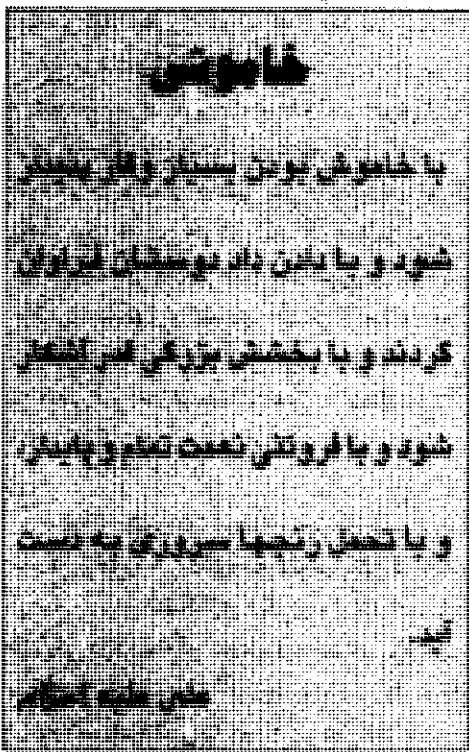
وصف دینی این بود:

«و ما کنت متخذ المضلین عضداً

من آن نیستم که گمراهان را بازوی خویش کند.»^(۳۶)

به زبان دیگر علی(ع) کسی نیست که بر سر مصالح دنیایی و منافع سیاسی، ارزشهای دینی و هویت الهی جهان‌بینی خود را در بازو، چه حکومت تا زمانی متصف به وصف دینی است که ارزشها و آرمانهای خود را از بطن و متن دین و آموزه‌های ایمانی کسب کند. به این ترتیب امام عملاً بنیان‌گذار الگوی نوینی از حکومت دینی است که با حکومت سایر پیشوایان اسلامی قبل از خود، تفاوت تام و تمام دارد. نکته اساسی اینجاست که نقش محوری در حکومت خلفای سه‌گانه پیشین که البته به تعبیر ایشان خلافت رسول الله بود و از آن به حکومت دینی تعبیر می‌شود با مصالح حکومت بود، نه دین. اگر چه خاصه دو خلیفه اول انسانهای زاهد و متعبد به احکام دین بودند و در کار جاری کردن احکام، حدود و دستورات شرع تا جای ممکن از هرگونه تلاشی فروگذار نمی‌کردند لکن امام با عملکرد خویش در دوره چهار ساله خلافت خود عملاً نشان دادند ملاک دینی بودن یک حکومت رواج ظاهری احکام شرع و جاری شدن حدود الهی در آن نیست - چرا که پیش از امام هم خلفای پیشین بر وفق آن عمل می‌کردند مگر عثمان که با اهمال روزگار می‌گذراند - بلکه آنچه به یک حکومت رنگ دینی و به یک زمامدار وصف ارزشی می‌بخشد، همانا جاری شدن روح ارزشها در کالبد جامعه و حکومت و عرضه مداوم بینش و نگرش سیاسی حکام و زمامداران است به دین و رجوع به منابع معرفت دینی، برای پالایش و پاکسازی اندیشه سیاسی حاکم از شائبه حضور افکار و بینشهای ناصواب و بعضاً ضددینی در آن.

عملکرد امام در قبال خلافت خلفای سه‌گانه:



*در نظر امام، والی در همه حال باید با رعیت به انصاف و برابری و عدم تبعیض رفتار کند و رنج و کار هر کس را برای خودش محفوظ بداند و پاداش درخور رنج او را بدون فوت وقت به او اعاده دارد.

نحوه بارزی خودنمایی می‌کند که البته بازتاب مواجعه متحیرانه عده‌ای سیاست‌پیشگان نخبه‌آن دوران با چنین حرکت به ظاهر نسنجیده‌ای - از نگاه و منظر ایشان - هم به وفور مورد بحث و کاوش قرار می‌گیرد. از جمله مشهورترین این روایات، سخن مصلحت‌اندیشانه مغیره بن شعبه (و به روایات دیگری عبدالله بن عباس) است که در گفتگویی با امام در همان روزهای نخستین سخن از باز نهادن معاویه و ابن عامر بر پست‌های قبلی و ارسال طلحه به یمن و زبیر به بحرین است تا کارها سامان گرفته، پایه‌های حکومت نوپای امام مستحکم‌تر شود سپس به هر آنچه متمایل است اقدام کند.

«او به علی گفت: در پیرامون تو کسانی اند که در کارها بیاندیشند و بر تو رأی زنند تو را بر من حق فرمانبرداری است نیکخواهی ارزان است تو با بازمانده یارانی و من نیکخواه توأم بدان که با رأی درستی که هم امروز به کاربندی فردا را به چنگ آری، گمراهی امروز تباهی فردا در پی آورد. معاویه را بر کار خویش بدار و پورعاص را بر کار خویش بدار. کارگزاران عثمان را امسال به کارهاشان بازگردان و بنویس تا همچنان بر کار بمانند. پس آنگاه که پیمان بندند و کارت استوار شود هر که را نخواستی بر کنار و هر که را بخواستی بر کنار داری.»^(۳۷)

لکن جواب امام به نصایح مصلحت‌اندیشانه مغیره (یا ابن عباس) در باب حفظ حکومت ولو به

آنچه در میان کثیری از منابع تاریخی و تراجم احوال شیعه و اهل سنت نمود بارز دارد، عدم رضایت ضمنی و تلویحی و بعضاً آشکار امام علی بن ابیطالب است از به دست گرفتن جانشینی رسول خدا (ص) توسط ابوبکر (۳۷) و بیان موقعیت ممتاز و بلندخویش جهت نمایاندن شایستگی بلامنازع ایشان در عرصه جانشینی پیامبر اسلام. لکن با گذشت ایام و وقوع حوادث متعدد و بعضاً مهم در سرنوشت امت اسلامی طیف معترض و تجدید نظر طلب در عرصه سیاسی عملاً در اقلیت قرار گرفته، به انزوا کشیده شد. (۳۸) لکن این اعمال محدودیت به جهت شخصیت صاحب نفوذ و اثرگذار علی بن ابیطالب (ع) که از رهگذر خویشاوندی بسیار نزدیک به پیامبر - داماد و پسر عمو - و همچنین سابقه در اسلام و پارسایی و تقوای الهی و دانش و بینش وسیع و همه جانبه در عرصه دین و دولت و جهاد حاصل شده بود در عرصه قدرت سیاسی محدود ماند و در سایر زمینه‌ها این قدرت و توانایی به طور وسیع گسترش یافته، اشاعه پیدا کرد. به طوری که در بسیاری از مسائل حکومتی در زمینه‌های سیاسی، لشکری، تشکیلات دولتی، فکری و فرهنگی خلفا از مشورت و طلب کمک فکری - عملی امام مستغنی نبوده، بارها خاصه در زمان خلفای دوم و سوم حضور امام در عرصه‌های فکری - فرهنگی - اجتماعی و بعضاً سیاسی پررنگ تر و نمایان تر می شود. البته به طور جامع تر و روشتر می توان به سه موضع امام (ع) در قبال دولتمردان حاکم بر جامعه اسلامی اشاره کرد:

کناره گیری: نخستین و بارزترین موضع امام پس از وفات پیامبر اکرم (ص) و در قبال حوادث سیاسی پیش آمده از قبیل جانشینی، فتوحات و ... کناره گیری صریح و آشکار از صحنه فعالیت‌های سیاسی بود. بطوری که همراهان معترض ایشان که به تبع حرکت پیشوای خود از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند پس از مدتی با مشاهده کناره گیری ایشان از صحنه یکی پس از دیگری به بیعت ابوبکر درآمده خود آن حضرت نیز به نقلی پس از ششماه با ابوبکر بیعت کرد. اما این حرکت تنها در همین عرصه محدود ماند و دیگر در هیچ منصبی از مناصب سیاسی، لشکری و کشوری، نشانی از حضور فعال و پر شور ایشان به چشم نمی خورد. چنان که عمرو بن عاص صراحتاً عدم تمایل علی بن ابیطالب (ع) را برای شرکت در امر سپاه به ابوبکر گوشزد می کند. (۳۹)

مدارا و مشورت: موضع و جایگاه دیگری که امام در برخورد با خلفای سه گانه در پیش گرفتند، موضع مدارا و همکاری فکری و ارائه خدمات مشورتی در زمینه‌های مختلف به ایشان بود. این موضع در زمان ابوبکر با بیان نظر مشورتی مثبت امام در باب لشکرکشی به روم (۴۰) و در زمان عمر و

* رویکرد امام به مقوله حکومت

و نظام یک رویکرد عقلانی و

فرا دینی است بدین معنی که

جوامع اعم از دیندار و غیر دینی

به حکم ماهیت انسانی خود

ضرورتاً نیازمند حاکم و حکومت

هستند

در زمینه فرهنگی با پیشنهاد هجرت به عنوان مبدأ تاریخ رسمی مسلمین. (۴۱) در زمینه تشکیلاتی، با پیشنهاد در باب نگهداری زمینهای سواد در مالکیت بیت المال مسلمین و سپردن آن به دست کشاورزان برای کشت و کار (۴۲)، نمود بارزتری می یابد و البته گاه در زمینه‌هایی نظرات و پیشنهادات امام بسیار مهم و اثرگذار بود چنان که در یک مورد ایشان در باب جهاد با روم خواستار عدم عزیمت خلیفه برای مقابله با دشمن شدند:

«تو خود اگر به سوی این دشمن روانه شوی و در ملاقات با ایشان مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دوردست و سرحدات پناهی نمی ماند. بعد از تو مرجعی نیست به آنجا مراجعه کنند. پس مرد جنگدیده و دلیری به سوی ایشان بفرست و به همراهی او روانه کن کسانی را که طاقت بلا و سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند.» (۴۳)

پس از روی کار آمدن خلیفه سوم حضور امام علی بن ابی طالب در عرصه فعالیت‌های سیاسی - البته نه در کسب مناصب و موقعیت‌های سیاسی - خاصه به جهت وضعیت فوق العاده و مشوشی که چند سال پایانی خلافت عثمان را دربر گرفته بود، بیشتر و پررنگ تر شد به نحوی که عملاً در روزها و ماه‌های پایانی خلافت عثمان، وی بارها امام را واسطه حل و فصل مشکلات و سوء تفاهات مابین خود و عامه مسلمانان قرار داد و حتی شخصاً از او استمداد کرده به خانه او رفت و آمد می کرد و در این خواستها و رایزنی‌ها، روزی طمع و طرح طلحه برای دست یافتن به خلافت باطل شد. (۴۴) و روز دیگر مهلتی از شورشیان گرفته شد تا عثمان به توبه

پرداخته عملکرد نادرست خود را جبران کند. (۴۵) و در این میانجی‌گری‌ها و واسطه‌شدن‌ها تا آن جا پیش رفت که در جواب ابن عباس که از طرف عثمان، نامه‌ای مبنی بر درخواست وی از کناره گیری امام از وقایع پیش آمده داشت - تا غوغا و هیاهوی مردم، برای نامزد نمودن او به خلافت کم شود - فرمود:

«ای پسر عباس عثمان نمی خواهد مرا مگر این که مانند شتر آب کش قرار دهد با دلو بزرگ پیامم بروم (پیش از این) به سوی من فرستاد که (از مدینه) بیرون شوم، پس از آن فرستاد (برای یاری او) از ینیع (به مدینه) پیامم و اکنون (تو را) می فرستد که بیرون روم. به خدا سوگند (او را یاری کرده) از او دفاع کردم به طوری که ترسیدم گناهکار باشم.» (۴۶)

و البته در همان زمان که مسلمانان خانه عثمان را محاصره کرده و آب را به روی او بستند، مشکهای آب به سوی خانه او فرستاد و پسرانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را برای دفاع از جان عثمان و اهل بیت او گسیل داشت. (۴۷)

انتقاد: موضع نقد و رویارویی خردگرایانه با مدعیات، روشها و نحوه عملکرد خلفا از دیگر روشهای مواجهه امام با هیأت حاکمه جامعه اسلامی بود که البته در فضای عمومی جامعه اسلامی خالی از تأثیر نبود. انتقاداتی که امام با بهره گیری از روش استدلال مهاجران در برابر انصار - در دفاع از حق جانشینی رسول خدا (ص) برای خود - برای اثبات حقانیت خویش در امر خلافت بر مدعیات خلفا وارد می کردند و سخنانی که در انتقاد از روش عمر برای انتخاب خلیفه سوم ابراز می داشتند، هر دو حاکی از شناخت دقیق امام از جایگاه فعلی خود به عنوان یک مخالف منتقد حاکمیت بود که در چهارچوب حوزه اختیارات عرفی و دینی خود عمل می کند:

«پس از وفات رسول خدا (ص) چون اخبار سقیفه به امیر المؤمنین رسید حضرت فرمود انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند که آنها گفتند: از ما امیری باشد و از شما امیری! حضرت فرمود: چرا حجت و دلایل برای ایشان نیابورید به این که رسول خدا (ص) وصیت کرده که به نیکوکار آنها نیکویی شود و از بدکردارشان درگذرند. گفتند: این حمله بر انصار چگونه حجت و دلیلی است؟ فرمود اگر امارت در ایشان می بود حجت به توصیه‌ای برای ایشان نبود. پس از آن فرمود: قریش چه گفتند؟ دلیلی آوردند که آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب و سزاوارتر به خلافت) هستند! فرمود: به درخت احتجاج کردند و میوه آن را ضایع و تباہ ساختند. (۴۸)

در غیر از مواردی که حضرت برای اثبات مدعای خود مبنی بر صالحترین و شایسته‌ترین جانشین پیامبر (ص) یا خلفا وارد محاجه می شدند و یا لااقل به عنوان یک حق به نقد نظرات هیأت حاکمه دست می زدند در بسیاری موارد دیگر نیز با این نحوه عملکرد امام در عرصه مسایل سیاسی - اجتماعی



مواجه می شویم. انتقاد امام بر برخی قضاوت‌های حقوقی نادرست خلفا و رویارویی بعضاً نامناسب آنان با برخی صحابه بزرگ رسول خدا (ص) و نحوه تنظیم امور اقتصادی جامعه که به سمت بهره برداری عده‌ای و محرومیت عده‌ای دیگر از امکانات مالی - سیاسی جامعه پیش می‌رفت و... که البته اوج این مواضع انتقادی را در رویارویی با حاکمیت خلیفه سوم شاهدیم از نمودهای روشن رویکرد انتقادی امام در مواجهه با حکومت است. نکته شایسته ذکر این است که امام از تفسیر شدن این گونه آراء نقدگونه به روشهای خشونت‌آمیز و برخوردهای فیزیکی به شدت ابا داشتند به طوری که هیچگاه اجازه چنین بهره‌برداری سویی را از جانب اصحاب و یاران خود با تمسک به آراء و گفتارشان ندادند. این موضع - انتقادی - ایشان در گفتگویی با خلیفه سوم که مورد غضب عامه مسلمانان واقع شده بود، نمایانده می‌شود:

«مردم در پشت سر من می‌باشند و مرا بین تو و خودشان سفیر و واسطه قرار داده‌اند و سوگند به خدا به تو نمی‌دانم چه بگویم؟ چیزی (از بدعتها و کردار زشت) نمیدانم که ندانی و تو را به کاری راهنما نیستم که آن را نشناسی و می‌دانی آنچه ما می‌دانیم. در چیزی از تو پیشی نگرفتیم که تو را به آن آگاه سازیم و در هیچ حکمی خلوت ننمودیم تا آن را به تو برسانیم و تو دیدی آن چه ما دیدیم و شنیدی آنچه ما شنیدیم و با رسول خدا آمیزش داشتی چنانکه ما آمیزش داشتیم... پس درباره خود از خدا بترس... پس بدان برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل و درستکاری است که هدایت شده و راهنما باشد و سنت و طریقه دانسته شده‌ای را برپا دارد و بدعت باطل و نادرست را بمیراند... و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند، بمیراند سستی را که (از رسول خدا (ص)) گرفته شده و زنده گرداند بدعتی را که از بین رفته...» (۴۹)

علل قبول حکومت پس از سه دوره:

پس از پایان دوران خلافت عثمان و کشته شدن وی، اقبال عمومی به سوی امام علی بن ابیطالب (ع) شدت یافت به طوری که این گرایش فراگیر در سطح عامه راه هر گونه اعتراض و مخالفت طبقه اشراف و صاحبان نفوذ و قدرت جامعه را که از این انتخاب خوشنود نبودند، کاملاً مسدود کرد و البته از جانب امام به دلایل قوی و حجت‌های بارزی تعبیر شد که سر تافتن از آن شرط دینداری و عدالت نبود.

مشروعیت و اقبال مردمی: امام در شرایطی که از هر طرف، چه عامه جامعه اسلامی و چه یاران همراه خود به انتخاب خلافت تحریک و ترغیب شد فرمود:

«مرا بگذارید و دیگری را بجوئید، کاری در پیش است که چهره‌هایی چند بدان آزرسته‌اند، دلها در آن ناستوار و اندیشه‌ها بر مهر آن نازام است.» (۵۰)

بود. لکن در فضای مشوش و پر آشوب و سراسر فتنه خیز قتل عثمان، این خودداری و مخالفت امام از پذیرش حکومت، نه تنها فهمیده نشد بلکه با واکنش‌های تند برخی افراد اعم از عامه و اصحاب مواجه شد و دست آخر امام ناچار به پذیرش خلافت شدند:

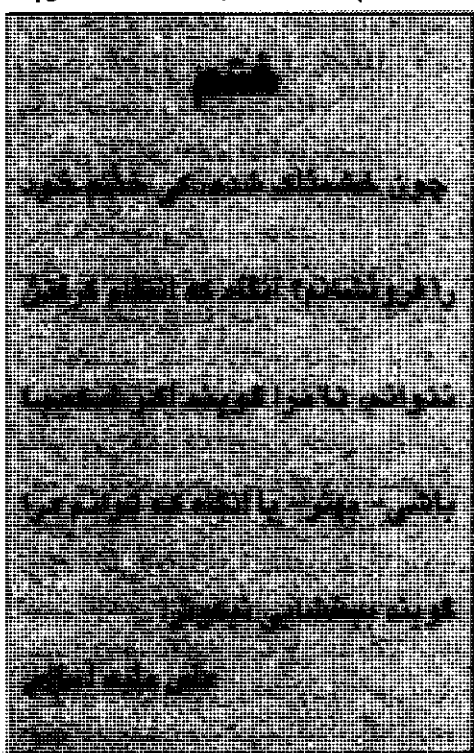
«پس هیچ چیزی مرا به صدمه نیانداخت مگر این که مردم مانند موی گردن گفتار به دورم ریخته‌اند و از هر طرف به سوی من هجوم آوردند به طوری که از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره

بدانید که اگر بپذیریم آن شود که من می‌دانم لیک اگر مرا واگذارید همچون یکی از شما باشم. بدانید هر کس را بر این کار نهید من از همه‌تان از او شنواتر و فرمانبردارتر خواهم بود.» (۵۱)

گفتار امام در چنین شرایطی که حاکمیت و خلافتش مقبولیت و مشروعیت عام یافته، بسیار قابل تأمل است. در جای دیگری امام پس از قبول خلافت، صراحتاً ابراز می‌دارند:

«بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبوده و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای (بدست آوردن بهره‌های) دنیای خود می‌جوئید.» (۵۲)

به نظر می‌رسد اندکی تدقیق در معانی این گفتارها، تأیید و تأکیدی است بر نتیجه‌ای که در بخش نخست این گفتار یعنی بحث از آراء و نظریات امام در باب حکومت، مشروعیت و نحوه و ظایف آن به دست آمد. چنان که وظایف اولیه یک حکومت و یک نظام در نگاه امام همان تأمین امنیت و عدالت و نظم اجتماعی است و حال که مردم و عامه جامعه اسلامی به این روش عام حکومتی خو گرفته‌اند، انتخاب و انتصاب فردی دین مدار و ارزش محور در رأی چنین نظامی قطعاً جامعه و سیستم حکومتی غیردینی را به چالش خواهد کشاند چرا که تغییرات وسیعی را در عرصه مصالح، منافع و ارزشهای مورد توجه نظام حاکم ایجاد خواهد کرد. به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت اسلامی پیامبر اکرم (ص)



شد. اطراف مرا گرفتند مانند گله گوسفند در جای خود. (۵۳)

«آگاه باشید سوگند به خدایی که میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق کرد اگر حاضر نمیشدند آن جمعیت بسیار و یاری نمی دادند که حجت تمام شود و نبود عهده‌ی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن و می فهمیدید که این دنیای شما نزد من خوارتر از عطسه بز ماده است.» (۵۴)

اصلاح دین و آسایش خلق خدا: از دیگر دلایلی که امام را بر آن داشت تا مهار خلافت را به دست گیرد و علناً وارد عرصه سیاست شود برقراری عدل، نظم و حق بود چنان که در مواضع متعدد و به شیوه‌های گوناگون به آن تصریح فرموده‌اند، در جایی از اصلاح دین خدا و آسایش خلق او سخن به میان آورده‌اند:

«بار خدایا تو آگاهی آنچه از ما صادر شده نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا بلکه برای این بود که آثار دین تو را (که تغییر یافته بود) بازگردانیم و در شهرهای تو اصلاح و آرامش برقرار کنیم تا بندگان ستم کشیده‌ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضایع مانده جاری گردد.» (۵۵) و در جای دیگر از بازگرداندن حق به محق سخن رانده‌اند:

«سوگند بخدا که این کفش (پروصله بی قیمت) نزد من از امارات و حکومت بر شما محبوبتر است لکن (من قبول چنین امارت و حکومتی را نموده‌ام برای این که) حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم.» (۵۶)

«سوگند بخدا اگر بخشیده عثمان را بیایم به مالک آن باز می گردانم اگر چه از آن، زنها شوهر داده یا کنیزان خریده شده باشد. زیرا در عدل و درستی، وسعت و گشایشی است و بر کسیکه عدل و درستی تنگ گردد جور و ستم تنگتر شود.» (۵۷)

علی (ع) دین مداری در کسوت سیاست

بنازتاب رای، کلام و سیره امام علی در نهج البلاغه و سایر کتب موجود در زمینه تاریخ صدر اسلام - چنان که در این نوشتار نیز شاهد آن بودیم - سازنده تصویری دین مدار، ارزشی و خردگرا از این شخصیت است که برای مدت بسیار کوتاهی در کسوت سیاستمداری و حکومتگری ظاهر شده است. این نکته راهنمای بسیار مهمی در دستیابی به پاسخ سوالات متعددی است که در زمینه عملکرد امام در دوره خلافت ایشان و قبل از آن به ذهن خطور می کند. علی (ع) یک سیاستمدار دیندار، چون عمر نیست که در صورت بروز تخلفات از ناحیه استانداری چون معاویه به جهت حفظ منافع حکومت و روند طبیعی و معمول در امور، وی را همچنان بر مسند ریاست و سیاست نگهدارد و از

من زیرکترین مردم بودم.» (۵۹)

به نظر می رسد در جمع بندی نهایی از عملکرد امام در دوره حکومتگری ایشان به این نکته خواهیم رسید که امام دین مداری در کسوت سیاست است نه سیاستمداری در هیأت دینداری! او پیش از سیاستمدار بودن، عالم، قاضی، وزیر و... بودن دینداری است که هر از چندی در جامه یکی از مسئولیتهای دنیوی، توانایی و دانش مفید خود را در اختیار حکومت و جامعه قرار می دهد و به این ترتیب خمیر مایه و جوهر حرکت و تصمیمات او در هر یک از مسئولیتهایش همان دین محوری و ارزشگرایی اوست.

این نکته در رفتار و عملکرد امام نسبت به سه طیف مختلف موجود در جامعه آن روز از دشمنان و متجاوزان به حقوق مسلمین گرفته تا مخالفان و منتقدین حکومت و عامه مسلمین به نیکی خود را نشان می دهد:

امام در برابر دشمنان متجاوز و توطئه گر از مبهم ترین و پیچیده ترین سالهای تاریخ صدر اسلام به جهت حوادث اثرگذار و پر اهمیت، آن چهار سال و اندی خلافت امام علی بن ابی طالب (ع) است که با ستیز و نزاع با سه دسته بزرگ از سه طبقه مختلف جامعه اسلامی آن روز به سر رسید.

دسته اول که در برگیرنده تعدادی از صحابه درجه اول پیامبر اکرم (ص) و خیل کثیری از عامه جامعه اسلامی بود شامل بیعت شکنانی می شدند که با به خلافت رسیدن امام علی (ع) منافع مادی و دنیوی شان تهدید و تضعیف می شد چرا که با در پیش گرفتن سیاستهای خاص فرهنگی - اقتصادی -

اجتماعی برخاسته از بطن دین، دیگر جایی برای بهره برداریهای کلان اقتصادی از جانب ایشان و طبقاتی شدن جامعه اسلامی به لحاظ اجتماعی و اقتصادی باقی نمی ماند. چنان که گفته‌اند: علی مردم را در عطا برابر می نهاد و کسی را برتری نداد و موالی را چنان عطا داد که عرب اصلی را و در این باب با او سخن گفتند پس در حالی که چوبی از زمین برداشت و آن را میان دو انگشت خود نهاد گفت:

تمامی قرآن را تلاوت کردم و برای فرزندان اسماعیل بر اسحاق به اندازه این چوب برتری نیافتم. (۶۰) چنین بینشی برگرفته از متن دین، دیگر جایی برای بخشش های بی حساب به هواداران و صاحبان نفوذ و اعطای درجات و مناصب کلیدی به پشتیبانان و حامیان شخص حاکم و یا حاکمیت باقی نمی گذارد.

(۶۱) به این ترتیب طبقه صاحب اقتدار سیاسی - اقتصادی - جامعه که به جهت اتخاذ سیاستهای نوین ارزشی از طرف خلیفه جدید دچار تنگنا شده، چهار چوب فراخ عملکردها و بهره برداریهای ناحق او هر لحظه تحدید می شد دست به حرکتی نسنجیده زد که تاوان سنگینی را برایش در پی داشت. در اثنای مطالعه حرکت این گروه (اصحاب جمل) برای نبرد رویاروی با خلیفه، شناخت نوع مواجهه امام علی

*پس از پایان دوران خلافت

عثمان و کشته شدن وی، اقبال

عمومی به سوی امام

علی بن ابیطالب (ع) شدت یافت به

طوری که این گرایش فراگیر در

سطح عامه راه هرگونه اعتراض

و مخالفت طبقه اشراف و

صاحبان نفوذ و قدرت جامعه را

که از این انتخاب خوشنود

نبودند، کاملاً مسدود کرد

خطاهای فاحش او درگذرد. لذا در جواب نصیحت کننده مبنی بر بازگرداندن معاویه، طلحه و زبیر بر مسئولیتهای گذشته می فرماید:

«آنچه از برکار داشتن ایشان گفته‌ای به خدا نیک می دانم که این برای راست آمدن کار این جهان بهتر است لیک آنچه راستی و داد مرا بر آن می دارد و شناختی که از کارگزاران عثمان دارم این است که به خدا از ایشان هیچ کس را هرگز بر کاری نخواهم نهاد.» (۵۸)

در واقع امام آگاهانه این پیشنهاد دنیادارانه و به مصلحت حکومت دینی خود را رد می کند چرا که اصولاً پاسداشت حکومت و دفاع از آن در دستور کار وی نیست. او حکومت و اداره نظام اسلامی را به عهده گرفته تا حقی را زنده، باطلی را کوفته و عدالت اجتماعی را در میان جامعه رواج دهد و ابقای کارگزاران ناشایست عثمان اگر چه به حفظ و تداوم حکومت امام یاری می رساند اما ایشان هرگز برای پایداری این حکومت حق دست به امری خارج از دین و مصالح آن نبردند. ادامه چنین سیاستهای غیر عرفی و نامعمول امام، این توهم را در اذهان نخبگان سیاسی آن دوران دامن می زند که «او کشورداری یا آیین جنگ و ستیز نمی داند» لکن امام می فرماید:

«سوگند به خدا معاویه از من زیرکتر نیست ولیکن او بی وفایی و خیانت کرده است و معصیت و نافرمانی می نماید و اگر مکر و بی وفایی نکویده نبود

(ع) با این پدیده ناخوشایند و سایر نزاعها و معضلاتی که ماهها بعد به وقوع پیوست در تبیین سیره دفاعی ایشان از حاکمیت یا دین راهگشاست.

نحوه رویارویی امام چه در برخورد با بیعت شکنان نبرد جمل و چه در برخورد با سایر دشمنان و مخالفین خود به طور عام شامل دو مرحله می شود که البته مرحله دوم همواره منوط به عملکرد طرف مقابل است: ۱- مرحله گفتگو، مباحثه و احتجاج؛ این مرحله از مهمترین و اصلی ترین مراحل مواجه شدن امام با مخالفین و دشمنان خود است و تازمانی که طرف مقابل دست به شمشیر نبرده و راه جنگ و ستیز را بر راههای مسالمت آمیز مرجع ندانسته امام قائل به گفتگو، مذاکره و بعضا مناظره است. این نکته را صریحا امام در نامه ای خطاب به برادر خود عقیل ابن ابی طالب آورده است که:

«آنچه از رأی من درباره جنگ (با دشمنان) پرسیدی؛ پس اندیشه من جنگ با کسانیست که جنگ را جایز می دانند.» (۶۲)

این موضع امام چه در جنگ جمل و چه در جنگهای صفین و نهروان مشهود است:

«پیش از آنکه آتش جنگ «جمل» شعله ور شود امیرالمؤمنین به موعظه ایشان پرداخت و آنان را به صلح و آرامش دعوت کرد و با هر زبانی که از نظر دین برایش مانعی ندانست با ایشان به گفتگو پرداخت. ایشان نیز قدری به سازش رغبت نمودند شب را همچنان بسر بریده ولی چون صبح فردا فرار سید آتش جنگ میان آنها شعله ور شد.» (۶۳)

در منابع مختلف، شیوه آغاز جنگ خاصه در نبرد جمل به گونه ای است که امام ساعتها پیش از جنگ، دقایقی پیش از شروع جنگ (۶۴) و حتی در اثنای جنگ برای جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانان بارها متوسل به شیوه گفتگو و مباحثه شدند به طوری که زبیر از رهبران اصلی نبرد جمل یکباره در اوج پیکار، صحنه جنگ را رها کرده از عملکرد خویش پشیمان شده و راه بازگشت در پیش گرفت و در راه، به دست یکی از مسلمانان کشته شد و چون امام از قتل او مطلع شد فرمود: «قاتل پسر صفیه - زبیر - را به آتش دوزخ بشارت باد و چون چشم علی به شمشیر زبیر افتاد گفت: چه شمشیری که همواره اندوه را از چهره رسول خدا می زدود.» (۶۵)

بکارگیری شیوه گفتگو و مباحثه را در جنگ صفین نیز شاهدیم پیش از شروع جنگ بارها امام علیه السلام در صدد برآمد تا معاویه را از اندیشه باطل ستیزه گری بر سر حکومت و ریخته شدن خون مسلمین منصرف کند. شاهد این مدعا نامه های متعددی است که بین امام و معاویه رد و بدل شده و هم اکنون در بسیاری کتب تاریخی و از جمله کتاب شریف نهج البلاغه موجود است. لکن تلاش امام در این زمینه هم به ثمر نرسید و دو گروه به هم تاختند اما همچنان امام در میدان جنگ نیز جانب دینداری و ارزش گرایی خود را فرو نهد و سپاهیان را امر به



حفظ وقار اسلامی کرد:

«علی در صفین بر گروهی از شامیان که ولید بن عقبه نیز با آنان بود بگذشت و ایشان بر او ناسزا راندند. و از او عیبگویی کردند. چون این خیر را به علی رساندند وی در میان یاران خویش بایستاد و گفت: بر ایشان بتازید (اما) آرامش خود را به ویژه در مورد نیکوکاران حفظ کنید و وقار اسلامی خود را نگهدارید. به خدا سوگند نزدیکترین قوم به جهل و دور از معرفت خدای عزوجل قومی هستند که پیشوا و مربی آنان معاویه و پسر نابغه - عمرو بن عاص - و ابوعور سلمی و ابن ابی محیط باده گسار و حد خورده در اسلام باشند و اینانند که اینک در برابر من در ایستاده اند و مرا دشنام می گویند.» (۶۶)

نتیجه تلاشهای خیر خواهانه و مسالمت آمیز امام در رویارویی با خوارج آشکارتر می شود بطوری که عده زیادی از خارجیان با شنیدن دلایل و احتجاجات امام در باب ماجرای حکمیت و نبرد صفین قانع شده (۶۷) به کوفه بازگشتند و عده ای دیگر با کناره گیری از نبرد نهروان انصراف خود را از ستیز با علی (ع) در مسأله ای که نسبت به صحت آن مشکوک بودند، اعلام کردند.

به این ترتیب آنچه از مواجهه امام با مخالفین و دشمنان او استنباط می شود، توجه به هدایت و ارشاد ایشان و دستیابی به صلاح و فلاح است، بطوری که حتی در اثنای جنگ نیز این شیوه خیر خواهانه به نحو

بارزی، نمود دارد و البته کسانی هم که دست به سلاح نبرده اما همچنان به لحاظ فکری نقطه مقابل امام قرار می گیرند از وسعت مدارا و سعه صدر فوق العاده امام در رویارویی با او بهره می برند بدون این که فشاری و ستمی بر ایشان وارد شود. از قضا یکی از اعتراضات خوارج به امام در امر حکمیت، همین مدارای اوست که می فرماید:

«اما اینکه می گویند چرا میان خود و ایشان (اهل شام) در تحکیم مهلت دادی، مهلت دادم تا جاهل تحقیق کند و عالم استوار باشد و شاید خدا امر این امت را در این متارکه و مدارا اصلاح کند و راه نفس برایشان گرفته شود تا مجبور نشوند برای شناختن حق عجله و شتاب نموده از همان ابتدا پیرو گمراهی شوند.» (۶۸)

و این میزان شدید عدل و مدارا با مخالفین شامل خوارج هم می شود به نحوی که امام در مسجد در میان خیل یاران خود و خوارج می فرماید:

«هان، شما در نزد ما سه چیز دارید تا با ما دیدار آن بازتان نمی داریم:

- از مسجدهای خدا و یادکردن نامش، بازتان نمی داریم.

- از دستاورد جنگ هنگامی که در آن با ما همدست باشید بازتان نمی داریم.

- با شما جنگ نکنیم تا شما جنگ را خود آغاز کنید.» (۶۹)

۲-۲- امام و عامه جامعه اسلامی

از جمله مشخصه های دیگر الگوی حکومت دینی در نظر و سیره عملی امام علی (ع) توجه و اهمیت وافره نقش و حق مردم در ایجاد، پیشبرد و به ثمر رساندن حکومت است. به تعبیر امروزی آن، مردمسالاری در اندیشه حکومتی امام علی (ع) اصلی ترین نقش در سیاستگذاری های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی را داراست. به طوری که طلب

مردم و زنده

عقل و دانش به از مال است که بیشتر
 ثرو را به همین است و ثرو را
 تکمیل آن عقل با هزینه عمرین خود کنید
 دانش با هر اندیشه و سخن بیطرفی
 در دین مگر با رکنی که در دین
 همه کمترین از مذهب است که در دین
 زنده خودی و دانشمندان بیستون
 در دین مگر با رکنی که در دین

چنین مشارکتی از مردم و فراهم کردن زمینه و بستر مناسب برای پویایی و مشارکت ایشان در امور از جمله استثنای تاریخ سیاسی اسلام است که به جهت حضور چنین اندیشه‌ای در فضای تاریخی خاص دنیای قدیم که نگاه ویژه و دیگرگونه‌ای در سطح روابط حاکم و رعیت وجود داشت پراهمیت می‌نماید و در این چهارچوب؛ نظام دینی تأنجایی که حافظ حقوق و منافع و مجری خواستها و نیازهای رعیت خود باشد شایسته حفظ و نگهداری است و گرنه، نه! ایشان در مقام توصیه و دستورالعمل حکومتی به مالک اشتر می‌فرمایند:

«و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه‌روی در حق است و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خوشنودی رعیت می‌گردد. زیرا خشم همگان رضا و خوشنودی چندتن را پایمال می‌سازد و خشم چندتن در برابر خوشنودی همگان اهمیت ندارد. و از رعیت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه و آسانی گران‌بارتر و در گرفتاریها کم‌یاری‌کننده‌تر، و در انصاف و برابری ناراضی‌تر و در خواهش پراصرارتر و موقع بخشش کم‌سپاس‌تر و هنگام پیشامد سختیهای روزگار در شکیبایی سست‌تر از خواص نیست و ستون دین و انبوهی مسلمانها و آماده برای (جلوگیری از) دشمنان همگان از مردم هستند پس باید با آنان همراه بوده میل و رغبت تو با آنها باشد.» (۷۰)

به این شکل امام یک رابطه دو طرفه و متقابل حقوقی را میان حاکم و رعیت برقرار می‌کند که به میزانی که حاکم بر مردم حق فرمانبری و حرف شنوی و اطاعت دارد، مردم نیز بر حاکم حقوقی دارند که بر او لازم‌الاجرا است: «کسی را بر دیگری حقی نیست مگر این که آن دیگری را هم بر او حقی است و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر این که او را هم حقی است و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد چنین حقی مختص به خداوند سبحان است و بزرگترین حقا که خداوند سبحان واجب گردانیده حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی.» (۷۱)

و البته در حفظ حقوق و حدود حق رعیت تا آن جا پیش می‌رود که حاضر نیست رعیت را با استفاده از قوه قهریه و... و ادار به کاری کند که خوشایند او نیست، اگر چه امر جنگ با متجاوزان باشد (۷۲) او همواره در برخورد با عامه جامعه اسلامی ایشان را قاضی و داوری نیکو در تشخیص درستی و نادرستی رفتار و عملکرد حاکمان و زمامداران می‌داند. (۷۳) و به مالک می‌فرماید:

«به سخنانی که خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌فرماید می‌توان به نیکوکاران (از حکمرانان و غیره) پی برده آنها را شناخت.» (۷۴)
 «این نوشتار به سفارش مرکز پژوهش‌های صدا و سیما تولید شده است.»

سرچشمه فیض من مانند سبیل سرازیر می‌شود. هیچ پروازکننده‌ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد پس جامه خلافت را رها کرده پهلوی آن نمی‌نمودم و در کار خود اندیشه می‌کردم که آیا بدون دست حمله کرده یا آنکه به تاریکی و کوری صبر کنم که در آن پیران فرسوده جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن رنج می‌کشد تا بمیرد دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم؛ نهج البلاغه، ج ۳ شششنبه، ص ۴۷.

۳۹- یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۵.
 ۴۰- ابوبکر خواست به روم لشکر کشی کند و با گروهی از صحابه رسول خدا مشورت کرد پس امر کردند نهی کردند و سپس از علی بن ابیطالب مشورت خواست... و او فرمود: ان فعلت ظفرت، پس ابوبکر گفت مؤید نیک دادی و آنگاه... آنان را فرمود تا برای رفتن به روم آماده گردند؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱.

۴۱- التنبیه والاشراف، ص ۲۶۶.
 ۴۲- «ان قسمتها لیکم لکن لمن یجی بعدناشی، ولکن تقرها فی ایدیهم یعملونها فکون لنا ولمن بعدنا؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹»

۴۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴، صص ۴۱۶-۴۱۵؛ همچنین در باب لشکر کشی به ایران: ر. ک. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶، ص ۴۴۵.

۴۴- تجارب الامم، ج ۱، ص ۴۲۰.
 ۴۵- الفخری، ص ۱۳۴.

۴۶- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵، ص ۱۱۹/۲۰.
 ۴۷- «در پایان کار نیز هنگامی که عثمان در محاصره قرار گرفت علی فرزندش حسن را به یاری او فرستاد. حسن نیز در راه عثمان جانبازی کرد تا جایی که عثمان از وی خواست دست از جنگ بردارد و او را در این باره سوگند داد.» الفخری، صص ۱۱۶ و ۱۳۴، همچنین ر. ک. تجارب الامم ج ۱، ص ۴۰۷.

۴۸- نهج البلاغه، خطبه ۶۶، ص ۱۶۱.
 ۴۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳، ص ۵۲۷.

۵۰- تجارب الامم، ج ۱، ص ۴۲۴؛ همچنین ر. ک. نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۲۷۱.
 ۵۱- تجارب الامم، ج ۱/۴۲۴؛ همچنین ر. ک. نهج البلاغه، همانجا.

۵۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، ص ۴۱۸.
 ۵۳- نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۵۲ خطبه ۲۲، صص ۷۲۳-۷۲۲.

۵۴- همان/۵۳-۵۲.
 ۵۵- همان، خطبه ۱۳۱، صص ۴۰۸-۴۰۷.
 ۵۶- همان، خطبه ۳۳، ص ۱۱۲.
 ۵۷- همان، خطبه ۶۶.

۵۸- تجارب الامم ج ۱، صص ۳۰-۴۲۹.
 ۵۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۶۴۹.
 ۶۰- یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲.

۶۱- طلحه و زبیر نزد او آمدند و گفتند: پس از پیامبر خدا بر ما جفا شد اکنون ما را در کار خود شریک گردان. گفت: شما در نیرومندی و راستی دو شریک منید و بر ناتوانی و گرانباری دو یاور من و بعضی روایت کرده‌اند که فرمانداری یمن را به طلحه و یمامه و بحرین را به زبیر داد. لیکن چون حکم ایشان را به ایشان داد بدو گفتند: از این صلح‌رحم جزای خیر بینی. گفت: زمامداری مسلمانان را با صلح‌رحم چه کار؟ و حکم را از آن دو پس گرفت پس از این کار بر آشفند و گفتند: دیگران را بر ما برگزیدی. گفت: اگر حرص شما آشکار نمی‌گشت مرا درباره شما عقیده‌ای نبود. یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷.

۷۰- نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر، ص ۹۹۷.
 ۷۱- همان، خطبه ۲۰۷، صص ۸۴-۸۱.
 ۷۲- همان، خطبه ۱۹۹، ص ۶۶۴.

۷۳- من از جای قبیله خود (مدینه) بیرون آمدم در حالی که یا ستمگر یا ستم‌دیده یا گردنکش یا رنج برده و در هر دو صورت من خدا را به یاد کسی که این نامه‌ام به او می‌رسد می‌آورم تا زود نزد آمد اگر روشم درست بود کمک کند، اگر کردارم را درست ندانست باز گشت به درستی و خوشنودی ایشان را از من بخواهد: نهج البلاغه، نامه ۵۷، ص ۱۰۴۱.

۷۴- نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر، ص ۹۹۴.

۱- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۶، بی تا، بی تا.
 ۲- همان، ج ۷۳، ص ۱۷۲.
 ۳- همان.
 ۴- خلق الانسان ضعفاً: صباه/۲۸،
 ۵- ان الانسان خلق هلوعاً: المعارج/۱۹،
 ۶- اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً: المعارج/۲۰، ۲۱.
 ۷- کان الانسان اکثر شء من جدلها: الکهف/۵۴.
 ۸- و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فرقا من المؤمنین: صباه/۲۰.
 ۹- ان کان کیر هلیک اعراضهم فان استطعت ان تبتفی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأییم بآیه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین: انعام/۵۳؛ و ما یؤمن اکثرهم بالاله الا و هم مشرکون: /
 ۱۰- ان لکم فی القرون السابقه لعبره: نهج البلاغه، ج ۱/۱۸۲.
 ۱۱- نهج البلاغه، عهدنامه ۹۵، ص ۹۹۴.
 ۱۲- همان، ۱۰۱۴.
 ۱۳- نهج البلاغه، نامه ۲، ص ۱۷۱. نظیر این نامه‌ها. ر. ک. نامه ۴۳، ص ۹۶۳. نامه ۴۰، ص ۹۵۵.
 ۱۴- همان. عهدنامه مالک، ص ۱۰۰۴.
 ۱۵- نهج البلاغه، نامه ۶۰/۱۰۴۶.
 ۱۶- ر. ک. گفتار و از همین نوشتار کدا-۳: هم چنین همانجا، کد-۲.
 ۲۶- همان، خطبه ۵۴، ص ۱۴۴.
 ۲۷- همان خطبه ۲۰۸، ص ۶۹۰.
 ۲۸- تاریخ فخری، محمد بن علی بن طباطبای. محمد وحید گلپایگانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۷، صص ۱۲۶-۱۳۵.
 ۲۹- یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۶.
 ۳۰- نهج البلاغه، خطبه ۵، ص ۵۸.
 ۳۱- همان، خطبه ۵۸، ص ۵۸.
 ۳۲- برای ما حقی است (خلافت) پس اگر آن را به ما بدهند خواهیم گرفت و اگر ندادند به کفل شترها سوار می‌شویم هر چند این سیر و شبیروی دراز باشد، نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۱، ص ۱۰۹۶: بله از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و دیگران بخشش نمودند و از آن گذشتند و خداوند نیکوداوری است و فدک و غیر فدک را چه خواهیم کرد؟ در حالی که جایگاه شخص فردا قبر و گور است... نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۹۷۰-۹۶۸؛ همچنین، همان نامه ۶۲، ص ۱۰۴۹.
 ۳۳- نهج البلاغه، نامه ۶۲، ص ۱۰۴۹.
 ۳۴- تجارب الامم، ابن مسکویه رازی، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی؛ انتشارات سروش؛ تهران ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۴۰۹ و ۴۰۵.
 ۳۵- تجارب الامم، ج ۱، ص ۴۲۸. همچنین ر. ک. یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷؛ الفخری، ص ۱۲۱.
 ۳۶- یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷.
 ۳۷- یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۷: الکامل ابن اثیر، ترجمه سیدحسین روحانی، اساطیر، تهران ۱۳۷۴، ج ۳، صص ۱۲۰۸-۱۱۹۹.
 ۳۸- گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زده به علی بن ابیطالب پیوستند از جمله: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، همار بن یاسر، براه بن عازب، ابی بن کعب، یعقوبی، ج ۱، ص ۵۳۴، امام علی برای حفظ وحدت و امنیت جامعه اسلامی اغلب از اظهار نظرهای صریح و بی‌پرده و ایراد انتقادهای بنیادین بر عملکرد خلیفه اول در امر جانشینی پیامبر خودداری می‌کردند لکن در ترجمعات و نشستهای خصوصی و غیر علنی خوش با اصحاب و یاران یکدل بارها از عملکرد ابوبکر و عمر در مسأله جانشینی پیامبر ابراز خشم و ناراحتی کردند چنان که در محفلی فرمودند: آگاه باش سوگند بخدا که پسری قحاقه خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا هستم و علوم و معارف از